

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که موقف عقل در شبهات حکمیه صرف نظر از موقف شرع چیست؟
قائل شدند عده‌ای از بزرگان یا مشهور اصولیون و بزرگان به این که موقف عقل برائت
است منتها قائلین به برائت عقلی استناداتشان مختلف است. مستند اول همان قبح
عقاب بلا بیان بود که بحث شد، مستند دوم این بود که دائره حق طاعت مولی فقط در
مواردی است که علم یا علمی اقامه شده باشد بر تکلیف و موارد شک بعد الفحص و
الیأس دیگه اصلاً حق طاعتی برای مولی نیست، رتبه بالاتر از مسأله عقاب را مورد توجه
قرار می‌دهد و دلیل سوم این هست که در این موارد برائت است چون اصلاً تکلیف وجود
ندارد، موارد شک در تکلیف یک شک بدوی است اما در واقع وقتی دقت می‌کنیم در آن
موارد شک وجود ندارد و امر انسان در تمام موارد دائر بین دو مطلب است؛ یا عالم به
تکلیف است یا عالم به عدم تکلیف است، جهل به تکلیف لامعنا له، شک در تکلیف لامعنا
له و این مسلک مسلک محقق ایروانی قدس سره هست.

خب برای تبیین این مسلک لازم است که حکم و تکلیف روشن بشود که حقیقت آن
چیست. ایشان مقدمتاً برای این مسأله حرف‌شان این است که تکلیف از جنس اراده
است، یک امر اعتباری و این حرف‌ها نیست، اراده است، منتها اراده به یک تقسیم کلی به
سه قسم تقسیم می‌شود:

یک؛ تارۀ انسان اراده می‌کند فعل خودش را، اراده می‌کند راه برود، حرف بزند، بخوابد که
متعلق اراده فعل نفس مرید است، کار خودش را اراده کرده، این یک قسم.

قسم ثانی این است که نه، اراده می‌کند فعل غیر را اما فعل غیراختیاری غیر را، اراده
می‌کند فعل دیگری را اما فعل غیراختیاری او را، مثلاً اراده می‌کند که او را بکشد به زور و
جبر و ببرد مثلاً داخل خانه‌اش یا از خانه‌اش بیاورد بیرون یا از یک شاهقی او را پرت کند.
اراده کرده بیرون رفتن آن را از خانه، نه بیرون رفتن اختیاری او را، بیرون رفتنی که با
جبر و زور و این‌ها همراه هست که بکشند او را ببرند، یا خودش بکشد یا دیگری بکشد.
پس این اراده تعلق بفعل الغیر اما فعل غیراختیاری غیر، این هم قسم دوم.

قسم سوم این است که نه، تعلق به فعل اختیاری غیر.

س: ...

ج: فعل اوست اما فعل اضطراری است یعنی چون قائم به اوست می‌گویم فعل او، اراده
کرده است که او در این خانه نباشد نه به اختیار خودش. نبودن او در آن خانه یا این که

این آب را بخورد، نه به اختیار خودش، به این که بریزند توی حلقش به زور بخورد. پس اراده کرده فعل دیگری را، البته یک مقدماتی دارد، آن مقدمات هم فعل خودش است. اما این هم فعل آن دیگری است، فعل غیراختیاری دیگری است. و سوم این است که فعل اختیاری دیگری را قصد کرده. پس بنابراین حصر می‌شود عقلی چون این اراده إما تعلق به فعل خودش و إما به فعل غیر. به فعل غیر یا فعل غیراختیاری غیر یا فعل اختیاری غیر. بنابراین حصر عقلی است و شما شق دیگری نمی‌توانید پیدا کنید. تعلق إما به فعل نفسه، أو به فعل غیره، به فعل غیر هم یا فعل اختیاری غیر یا فعل غیراختیاری غیر.

خب قهراً و قطعاً آن جایی که به فعل خودش هست این اسمش حکم و تکلیف و این‌ها نیست. آن جایی که به فعل غیراختیاری غیر است؛ آن هم قطعاً اسمش حکم و تکلیف و این‌ها نیست. اما آن جایی که تعلق اراده‌اش به فعل اختیاری غیر، آن علی‌انحاء.

تأثر اراده کرده که دیگری فعل را انجام بدهد از طریق این که او را ترغیب کند، مرغبات قرار بدهد برای انجام و با این جعل مرقبات، داعی در او ایجاد کند، او را باعث کند و داعی در او ایجاد کند که این کار را به اختیار خودش انجام بدهد. مثل این که می‌گوید هر کسی این کار را بکند من فلان جایزه را به او می‌دهم. یا این که حتی به قول ایشان اجاره می‌کند، اراده کرده که زید این مسجد را جارو کند به این که او را چه کار می‌کند؟ آن را اجاره می‌کند. پس اراد تحقق جارو کردن از زید، این اراد این فعل را از او. از چه طریقی؟ از طریق این که یک اجرتی به خاطر اجاره برای او قرار می‌دهد او را تشویق می‌کند، ترغیب می‌کند که این کار را انجام بدهد و یا در باب جعله هم همین جور است، هر کسی این مسجد را جارو کند من پنجاه هزار تومان به او می‌دهم، این هم جعله است، با این اراده کرده فعل دیگری را، فعل اختیاری دیگری را اراده کرده به این که یک مرغبی برای آن قرار داده که جعل باشد. این یک قسم.

قسم ثانی این است که باز اراده کرده فعل اختیاری دیگری را از طریق این که تخویف، ارهاب و مکاره دیگر را قرار داده که اگر این کار را نکنی می‌کشم، می‌زنم، زندان می‌کنم، چه می‌کنم و این‌ها، یا منافی را از تو خواهم گرفت، یا مضاری را به تو وارد خواهم کرد. از راه ارهاب و تخویف و امثال این‌ها وادار می‌کند دیگری را انجام بدهد. پس اراد باز فعل اختیاری دیگری را اما از چه طریق بآس می‌کند او را و وادار می‌کند او را؟ از راه تخویف به ورود مضار یا سد منافع. این هم یک راهی است.

س: ...

ج: اضطرار این جاها یعنی به این معنی که اختیار باز داشته باشد مثل این که کسی بدهکاری دارد می‌رود خانه‌اش را می‌فروشد، اختیار دارد، این‌ها را... نه آن اضطراری که آن جا می‌گفتیم این سلب الاختیار باشد، نه اکراه و اضطراری که همراه با اختیار باشد.

خب این هم یک قسم.

قسم سوم:

قسم سوم این است که از طریق حیل و لطائف، نه مرغب قرار می‌دهد، نه تخویف و این‌ها قرار می‌دهد با یک لطایف الحیلی، با یک مرغباتی او را وادار می‌کند که این کار را بکند، مثلاً از یک کاری خیلی تبلیغ می‌کند، ذائقه‌ها را... این کاری که الان می‌کنند. ذائقه‌ها را عوض می‌کند، گول می‌زند مردم را. بدون این که مرغبی قرار داده باشد؛ جایزه

می‌دهم، چیزی می‌کنم و این‌ها نیست. تخویف و این‌ها هم در کار نیست اما به حیل و لطائفی انگیزه‌ها را تحریک می‌کند بر این که راغب بشوند این کار را انجام بدهند یا ترک بکنند. این هم یک راه.

هیچ کدام از این سه تا ولو اراده کرده فعل دیگری را، فعل اختیاری دیگری را، این‌ها حکم نیست ولو این که آن قسم ثانی که تخویف در آن بود، آن جا عقل انسان حکم می‌کند که دفعاً للضرر برو انجام بده، ولی این حکم نیست، بلکه برای این که می‌زند، می‌کشد، چه می‌کند و این‌ها، دفعاً للضرر می‌گوید برو انجام بده.

اما قسم چهارم این جا که شما ممکن است اقسام دیگری هم که این‌ها حصرش دیگه عقلی نیست، قسم چهارم این جا این است که اراده کرده فعل اختیاری دیگری را به این که اعلام بکند به او که من این را می‌خواهم و چون این یک حیث دارد که اعلامش او را تحریک می‌کند، حیث مولویت مثلاً دارد. اراده کرده است فعل اختیاری دیگری را به این نحو که تحریک او بر انجام آن عمل و بعث او به انجام آن عمل به این باشد که اعلام به او بکند که من این را می‌خواهم. به اعلام و ایصال این که من این را می‌خواهم از تو. این قسم اخیر که اراده انجام فعل اختیاری از دیگری است به این که مقدمه آن را و سبب آن را این قرار می‌دهد که او را بعث کند به اعلام خواسته‌اش و اراده‌اش. اسم این حکم است. پس حکم شد چه و تکلیف شد چی؟ تکلیف شد اراده انجام فعل اختیاری از غیر که باعث انجام آن فعل اختیاری چه باشد؟ اعلام مولی اراده‌اش باشد که او به خاطر این که مولی فرموده است و اراده کرده است انجام بدهد. این حکم است، اسم این حکم است، این تکلیف است و حقیقة التکلیف لیس الا هذا.

بعد از این نتیجه می‌گیرند که حالا حقیقت تکلیف که این شد حالا اگر از ما یک سؤال بکنند بگویند مکلف به چیست؟ مراد مولی چیست در واجبات، در محرمات و این‌ها؟ قهراً چون مراد دائره‌اش اوسع از حکم نمی‌تواند باشد دیگه، مکلف به دائره‌اش می‌شود اوسع از تکلیف باشد؟ مکلف به یعنی آن چیزی که تکلیف آمده روی آن پس دائره‌اش نمی‌شود اوسع از تکلیف باشد ما این که اضیق از معنای تکلیف هم نمی‌تواند باشد. پس مکلف بها همیشه یعنی چی؟ یعنی افعال اختیاریه صادره از عبید که به داعی اعلام مولی و بعث مولی که اعلام کرده است او را انجام می‌دهند. این هم می‌شود مکلف به. همین جا من توی پرانتز یک استفاده‌ای بکنم برای این که بعداً به آن احتیاج داریم.

خب اگر جایی مکلف به شد این دیگه، کجا ما قدرت داریم چنین مکلف به‌ی را انجام بدهیم؟
س: علم داشته باشیم.

ج: کی علم داشته باشد، اگر علم نداشته باشیم درست است ممکن است فعل را انجام بدهیم اما این فعل به داعی این که مولی اراده کرده، اراده اعلامی کرده و به من فرموده به این عنوان که نمی‌توانیم انجام بدهیم.

پس بنابراین در مواردی که اعلام مولی به ما نرسیده ما قدرت به انجام کار هم نداریم. بنابراین اگر ابوالمکارم ابن زهره فرموده است که راه بعدی است، که فرموده است که حکم عقل در این موارد برائت است چون تکلیف مالا یطاق است، ما قدرتش را نداریم. این تفسیر حرف ایشان همین است. به حسب ظاهر اشکال می‌شود ما چطور قدرت نداریم؟ ما در شبهات حکمیه نمی‌توانیم کار را انجام بدهیم؟ در شبهات وجوبیه نمی‌توانیم

انجام بدهیم؟ در شبهات تحریمیه نمی‌توانیم ترک کنیم؟ این چه حرفی شما زدید؟ یک اشکال خیلی واضح الورودی کأنّ، ایشان می‌گویند حرف ایشان این است، تفسیر کلام ابوالمکارم این است که چون حقیقت حکم این چنین چیزی است پس مکلف به چنین چیزی خواهد شد من در زمانی که علم ندارم قدرت بر انجام چنین کاری ندارم، بله ذات آن کار را می‌توانم انجام بدهم اما آن کار را به داعی این که مولی بعث اعلامی به من داشته نمی‌توانم انجام بدهم.

خب فتحصل مما ذکرنا که...

س: ...

ج: احتیاط هم ممکن نیست. قدرت اصلاً نیست، جایی که آدم قدرت ندارد احتیاط هم نمی‌تواند بکند دیگه.

س: قدرت ... امکان، منظور امکان است.

ج: نه قدرت نیست. چیزی که ممکن نیست قدرت هم به آن تعلق نمی‌گیرد. قدرت به امر ممکن تعلق می‌گیرد. الان حضرتعالی قدرت دارید اجتماع نقیضین را ایجاد بفرمایید؟ نه.

س: یعنی یقین به عدم اعلام ...

ج: یقین به عدم اعلام داریم. همین که به ما نرسیده، چون این بود دیگه.

خب پس بنابراین مما ذکرنا ثبت دو امر: یک؛ حقیقت تکلیف متقوم به علم است، چون تکلیف چه شد؟ تکلیف عبارت شد از اراده انجام فعل اختیاری عبد که داعی بر انجام چه باشد؟ اعلام مولی باشد این که من می‌خواهم. اعلام هم به چه حاصل می‌شود؟ به علم دیگه. اعلام نمی‌شود الا به این که علم پیدا بکنیم.

س: تکلیف‌های توسلی هم همین جور است؟

ج: تکلیف‌های توسلی هم همین جور است.

س: ...

ج: تکلیف این است که به این... حالا اگر آن رفت بدون این انجام، امثال نکرده، متنها موضوع امثال را از بین برده، دیگه تکلیف را امثال نکرده.

س: ...

ج: باشه، مثلاً مولی گفته اغسل ثوبک، آن هم یعنی همین. این تکلیف مولی این هست... تکلیف مولی این است که او انجام بدهد اگر ارشاد باشد، اگر تکلیف باشد. گاهی اوامر ارشادی است. وقتی می‌گوید اغسل ثوبک یعنی می‌خواهد بگوید این نجس، راه تطهیر هم غسل بالماء است، تکلیف اصلاً ندارد، دارد یک راهنمایی می‌کند، ارشاد می‌کند. خیلی از این اوامر در این ابواب تکلیف نیست، ارشاد است به یک واقعیتی. آن مرشد الیها موضوع احکامی است، می‌گوید با طهارت باید نماز بخوانید، نجاست مانع از صلات است و هکذا، تکلیف ندارد در آن جاها. تکلیف هر جا دارد معنای تکلیف یعنی این. پس بنابراین هر جا

تکلیف هست باید علم باشد، اگر نیست تکلیف وجود ندارد. و هم چنین هر جا اعلام نیست علاوه بر این که تکلیف وجود ندارد قدرت بر انجام تکلیف هم وجود ندارد.

خب ایشان فرمایشش این هست، حالا گفتم دو جا ایشان این مطلب را بیان فرموده. یکی از جاها را بخوانیم، همین که در این بحث خودمان فرموده. فرموده است که:

«توضیح ذلک موقوف علی بیان حقیقة الحکم. فاعلم أنّ الحکم هو إرادة خاصّة من المولی خصوصیتها هو تعلّقها بفعل العبد من طریق مخصوص و مقدّمة مخصوصة»

این اراده‌ای که تعلق گرفته به عبد از یک راه خاص و ویژه‌ای و یک مقدمه خاص و ویژه‌ای. آن مقدمه و آن راه چیست؟

«و هو طریق البعث أَعْنَى الإعلام بالإرادة بداعی حركة العبد نحو المراد و إتيانه بالمراد. فالإرادة جنسٌ عامٌّ» تعریف کردیم به اراده دیگه «فالإرادة جنسٌ عامٌّ يشمل كلّ إرادة حتّى المتعلّقة منها بفعل النفس، و قد خرجت هذه بقيد التعلّق بفعل العبد»

این که گفتیم اراده کرده فعل عبد را، پس اراده کرده باشد فعل خودش را، خارج شد.

«كما خرج بقيد أن يكون ذلک من طریق البعث ما كان من سائر الطرق، و هذا (یعنی سائر الطرق) متّسع الذیل» دامنه وسیعی دارد «یندرج فيه (آن سائر طرق) الإرادة المتعلّقة بالفعل الاضطراری للغير کسحب زید و إدخاله الدار»

بکشی او را بیندازد توی خانه، اراده کرده که این توی آن خانه باشد. توی خانه او باشد ولی نه به اختیار خودش، به فعل غیراختیاری؛ بکشد بیندازد آن جا.

«و إلقاء عمرو من شاهق» از یک بلندی پرتابش کند یک جایی، اراده کرده این را، این به اختیار او نیست، آن افتادن. «و هکذا» مثال‌های دیگر «كما یندرج فيه الإرادة المتعلّقة بالفعل الاختیاری للغير لکن من غیرطریق البعث، فمنه ما كان من طریق بذل الأجرة و غيرها من المرغبات، و منه ما كان من طریق الإيهاب و التخويف و غيره من المکاره، و منه ما كان بطریق الحیل و اللطائف» تبلیغ می‌کند، چه می‌کند، ذائقه ایجاد می‌کند «و هکذا، و كلّ هذا خارج من التکلیف» چه آن که به تخويف بود، چه آن که به مرغبات بود، چه آن که به لطایف و حیل بود، و چه آن که به فعل غیراختیاری دیگه، همه این‌ها «خارج من التکلیف. نعم» البته یک مطلب را قبول داریم «نعم، ما كان البعث فيه بالتخويف بالعقاب یشارک فی إلزام العقل بالفعل دفعا للضرر المتوّعد علیه» ما دو جا عقل‌مان می‌گوید حتماً باید این کار را بکنید: یکی آن جا که تکلیف است، و مولى است که تکلیف کرده اراده خودش را به شکل بعث به ما ابلاغ کرده و اعلام کرده. آن جا عقل می‌گوید حق مولویت مولى است باید اطاعتش کنی، یا شکر منع است. یکی آن جایی که تخويف کرده، آن جا هم عقل می‌گوید دفعا للضرر، حالا ولو مولى نباشد، یک ظالمی است به تخويف دارد می‌گوید این کار را انجام بده، عقل می‌گوید دفعا للضرر انجام بده مگر این که شارع که مولای ما است گفته باشد این، مثل این که او دارد تخويف می‌کند زید را بکش، و ادله بگوید اذا بلغ الدماء تقیه نیست، یعنی حق نداری بکشی مثلاً. و الا عقل می‌گوید که کاری که می‌گوید انجام بده.

«فإذا استحضرت هذا» وقتی این مطلبی که ما گفتیم استحضار به ذهن مبارکتان کردید «علمت ألا جهل يتصوّر فی التکلیف» اصلاً در باب تکلیف جهل متصور نیست، شبیهه

حکمیة تحریمیة یا وجوبیة ما نداریم اصلاً. «فإنَّ حقیقته (یعنی حقیقت تکلیف) لَمَّا كانت منوطه بالإعلام - إذ كانت (حقیقت تکلیف) عبارةً عن الإرادة من مسلك الإعلام» اراده مولی که از راه اعلام ایجاد تحرک و بعث در عبد کرده باشد. آن جایی که فحص کرده، به او نرسیده این راه وجود ندارد دیگه، پس آن اراده از راه اعلام تحقق پیدا نکرده، ولو این که باعث این ظالم‌ها شده باشد. او افعَل و لاتفعَلش را گفته، ارسال هم کرده، به پیامبر هم فرموده، پیامبر هم فرمانده اما ظالمین نگذاشتند به ما برسند، بالاخره مولی به هدفش نرسید، بنا بود آن اراده‌اش را از طریق اعلام به من برساند و من را بعث کند و تحرک کند به انجام آن عمل به این اعلامش، نشد. پس حقیقت تکلیف محقق نشد، تکلیفی نیست اصلاً.

«فإن كان إعلام الذی يلزمه أن يكون علمُ كان التکلیف...» اگر این اعلام بود که یعنی علم پیدا کردی «كان التکلیف فعلیّاً بالقطع، وإن لم یکن کان (این اعلام) غیر فعلیّاً بالقطع، فلا شکّ يتصوّر بالنسبة إلى التکلیف.»

خب پس بنابراین اصلاً این تقسیم ثلاثی را إما أن يحصل له العلم أو... اعلم إنَّ المکلف اذا التفت الى حکم إما أن يحصل له العلم یا قطع أو الظن، أو الشک، این غلط است. أو الشک ما نداریم. و این که یک بحثی را باز کردند توی علم اصول و هم چنین به عنوان شک در تکلیف، شبهات حکمیة، شبهات موضوعیة، حکمیة‌اش هم انقسامات، این‌ها همه لا اصل له.

بله، این که گفتیم اشتباه نشود، این است که انسان نسبت به خودش نمی‌تواند شک کند اما نسبت به دیگری می‌تواند شک کند که آیا این آقا تکلیف به او رسیده یا نرسیده؟ شک داریم، آدم از حال خودش خبر دارد که واصل شد به او یا واصل نشد، اما نسبت به دیگری می‌تواند شک کند که اگر شک داشتی فلانی وجوب نماز را می‌داند یا نمی‌داند؟ بله می‌شود شک کرد، می‌شود لعل به آن رسیده باشد، لعل نرسیده باشد.

س: ...

ج: سؤال خوبی کردید، حالا این هم جوابش خواهد آمد.

خب پس بنابراین نسبت به دیگری «نعم، يتصوّر ذلک بالنسبة إلى سائر أقسام الإرادة الخارجة عن حقيقة التکلیف ممّا أشرنا إليه. نعم، یعقل أن یشکّ شخص فی تکلیف آخر و أنّه هل أعلم بالإرادة و بعث نحو الفعل أو لا؟ و أمّا أن یشکّ بالنسبة إلى تکلیف نفسه فلا.»

به نسبت به تکلیف دیگری درست است.

س: استاد ببخشید این که ...

ج: می‌خواهد انجام بدهد چه جوری؟

س: ...

ج: بله. این اسمش تکلیف نیست، ایشان می‌گوید این هم تکلیف نیست، اگر مولی فقط اراده خودش را به افعَل و لاتفعَل نگفته، به این جور نکرده، به این گفته آقا این کار

انجامش جهنم دارد، همین. یا این کار انجامش بهشت دارد، این‌ها را ایشان می‌گویند این‌ها اسمش تکلیف نیست. تکلیف آن است که به اعلام اراده و بعث حتی اگر بیاید بگوید که من بهشت و جهنم هم ندارم، ولی من این را می‌خواهم. یک امیرالمؤمنینی پیدا بشود که لاخوفاً من نارك و لاطمعاً فی جنتك بل وجدتك اهلاً للعبادة، اهلاً للإطاعة» نه آن را می‌گویند نه این را، حتی ممکن است بگوید آقا نمی‌برم، حتی عکسش را هم اگر بگوید، فرض کن به فرض محال، فرض محال این‌ها است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه می‌فرماید من نماز... من نماز را دوست دارم ولی نماز هم بخوانم جهنم ببر... که این ظلم است البته، خدا نخواهد کرد. ولی او همین کار را می‌کرد. او نماز می‌خواند ولو این که او فرموده باشد به این که.... این مقامات هست که شناخت خدای متعال که در حیطه قدرت ما نیست این است.

خب بعد ایشان حالا این جا چند تا اشکال است که به ذهن‌ها ممکن است بیاید، خود ایشان این‌ها را دفع دخل کرده، یکی این که آقا اگر این جوری است به قول ایشان قبل الفحص تکلیفی نیست، من از چه فحص بکنم؟ دنبال چه بگردم؟ الان که شما می‌گویید تکلیف متقوم به علم است، این مجتهدی که شب می‌رود، این کتاب و قرآن و حدیث را این طرف و آن طرف می‌زند، علم ندارد که پس تکلیف نیست، پس دنبال چه می‌گردد؟ یا مقلد دنبال چیست؟ این رساله را ببین، آن رساله را ببین، از مجتهد برو استفتاء بکن، عیب ندارد دیگه، تکلیف نیست. این یک شبهه است.

این را جواب داده ایشان. فرموده آن بعثی که ما گفتیم دو قسم است: یکی این که بیاید بگوید صلّ، صم، لاتغتّب، لاتكذب، یعنی خود آن فعل را که مراد واقعی‌اش هست، مصلحت بر آن قائم است یا مفسده قائم است به نفس آن امر یا نهی کرده، این یک قسم است. یک قسم دیگر این است که آن اراده خودش را به یک جوری فرموده، مثل این که گفته احتط، تفحص، و احفظه، این‌ها هم فرق نمی‌کند. باید آن اراده خودش را یا به شکل صل و لاتغتّب و فلان و این‌ها بیان بکند یا به این شکل بگوید تفحص عنه، احتفظ علیه، احتط. این‌ها ولو این که این عبارت احتط، احفظ، تفحص، به نفس آن چیزی که بر آن مصلحت نرفته ولی به دلالت التزام دلالت می‌کند که من آن تکلیفی که دارم در این جا، آن اراده‌ای که در این جا دارم پای آن ایستادم و می‌خواهم. ایشان می‌گویند آن بعثی که ما گفتیم، آن اعلامی که ما گفتیم اعم است از این آن اعلام و این اعلام و چون در شبهات حکمیه... آن که فقهاء اسمش را می‌گذارند شبهات، ما که قبول نداریم. این جاهایی که اسمش را می‌گذارند شبهات حکمیه، در تمام آن جا ما امر به فحص داریم، چون امر به فحص داریم پس بنابراین مولی چه کار کرده؟ تحفظ کرده، اراده خودش را رسانده، تکلیف وجود دارد در آن جا. حالا این تکلیفی که وجود دارد نسبت به فحص وجوبش نفسی است، اگر این فحص منجر شد به این که آن را فهمیدیم آن می‌شود تکلیف، نفهمیدیم این یک وجوب نفسی است.

«و لا یشکل علی ما ذکرناه بأنّه مستلزمٌ لعدم وجوب الفحص عن التکلیف؛ إذ المکلف قبل الفحص و فی ظرف عدم العلم قاطعٌ بعدم التکلیف فمن أیّ شیء یتفحصُ إلّا أن یکون الفحص و إدخال النفس فی موضوع التکلیف واجباً نفسیاً، كما ذهب إلیه بعض. (و لا یشکل) و ذلك لأنّنا نقول بالفحص من أجل قیام الدلیل علی وجوب الاحتیاط قبل الفحص، و هذا بعثٌ طریقٌ لأجل حفظ التکالیف الواقعیّة. و الإعلام و البعث الذی نعتبره فی موضوع التکالیف الواقعیّة هو ما یعمّ مثل هذا البعث.»

آن بعثی که ما می‌گوییم این است. پس اگر در واقع آن باشد یعنی آن اراده باشد با این تفحص اعلامش کرده. پس می‌گوید برو دنبالش.

خب این یک شبهه، یک شبهه دیگر هم وجود دارد و این که اگر این جوری که شما می‌گویید پس علم را در حقیقت تکلیف دارید اخذ می‌کنید، آیا می‌شود علم به تکلیف را در تکلیف اخذ کرد؟ شما می‌گویید حقیقت تکلیف متقوم به علم است، مگر می‌شود علم به تکلیف را در تکلیف اخذ کرد، این مستلزم دور است دیگه، من علم به تکلیف بخواهم پیدا کنم باید تکلیف باشد، تکلیف بخواهد باشد باید علم پیدا کنم. علم من توقف بر تکلیف، تکلیف توقف بر علم من دارد. این دور می‌شود، از این هم تخلص جستند. فرموده نه، شما علم به چه باید پیدا کنی؟ به بعث، نه علم به تکلیف. علم به بعث که پیدا کردی حالا چه درست می‌شود؟ تکلیف. نگفتیم علم به تکلیف که. گفتیم علم به چی؟ علم به بعث باید پیدا کنی. علم به بعث حالا که پیدا شد حالا می‌شود اراده‌ای که من علم به بعث به آن اراده پیدا کردم حالا این اراده اسمش می‌شود حکم، می‌شود تکلیف. پس این هم اشکالی نیست.

یک اشکال دیگر هم وجود دارد که آیا این تصویب نمی‌شود؟ این را هم در یک جا فرموده نه تصویب نمی‌شود، این تصویب باطل این نیست، تصویب باطل چیست؟ این که حکم مولی دائر مدار علم عباد باشد. نه این جا دائر مدار آن نیست، دائر مدار مصالح واقعی است، این جور نیست. بله اما جایی که علم ندارد واقعاً تکلیف نیست. این که اشکالی ندارد که. آن تصویری که باطل است آن تصویب است. بنابراین بیان این محقق بزرگوار جاهای مختلفی از آن استفاده کرده، اما آیا ما می‌توانیم این را تصدیق کنیم ام لا؟ دیگه امروز می‌خواستیم عرض کنیم که وقت تمام شد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.